

خشونت خانگی و استراتژی‌های زنان در مواجهه با آن*

(مطالعه‌ای کیفی)

سهیلا صادقی فسایی**

چکیده:

این مطالعه که با روش کیفی انجام شده و می‌کوشد تا تصور و راهبرد زنان نسبت به خشونت‌های خانگی را از زبان خود آنان بازگوید. بی‌تردید خشونت علیه زنان می‌تواند به مقدار زیاد مانع تساوی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، توسعه و دسترسی به فرصت‌ها شود. خشونت علیه زنان نه یک امر شخصی یا خصوصی، بلکه یک مسئله عمومی به لحاظ اجتماعی بودن آن است. این امر ریشه در عمق رویه‌های فرهنگی و اجتماعی دارد. یعنی خصوصی تلقی کردن خشونت خانگی، تحلیل عمیق آن را دشوار می‌کند. در مصاحبه‌های کیفی، زنان کاملاً بر این موضوع واقف بودند که زندگی آنان به وسیله اشکال مختلف خشونت تهدید می‌شود و بستر اجتماعی و ارزش‌هایی که در جامعه زنان را بی‌اعتبار می‌سازد، به‌طور کامل مشوق خشونت علیه آنهاست. در این تحقیق موضوعات کلیدی مرتبط با بستر و زمینه‌ای که خشونت در آن اتفاق می‌افتد و هنجارهای فرهنگی و اجتماعی بررسی می‌شود. این تحقیق اگر چه اطلاعاتی غنی درباره تجربه زیسته زنان فراهم می‌آورد که در فهم ما نسبت به موضوع بسیار مؤثر است و چون از نمونه کوچکی به دست آمده و قابل تعمیم نیست، به ناچار محدودیت‌هایی برای تحقیق ایجاد کرده است. اما اطلاعات به دست آمده در این تحقیق با بسیاری از تحقیقات کمی و کیفی، که در سایر کشورها انجام گرفته‌است، تطابق دارد.

واژگان کلیدی: خشونت خانگی، پنهان‌سازی، مناسبات جنسیتی.

* این مقاله مستخرج از بخشی از پروژه جمعیت و توسعه دانشگاه تهران با مدیریت آقای دکتر محمودیان دانشیار گروه جمعیت‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران است.

** استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. e-mail: s_sadeghi@yahoo.com

مقدمه و طرح مسئله

امروزه بیش از هر زمان دیگر، قوانین رسمی مسبب تبعیض جنسیتی، حذف شده‌است. دیگر امروز مردان با تحصیلات و یا فعالیت‌های اجتماعی زنان عنادی چندانی ندارند و بسیاری از آنان حتی به این امر معترفند که زندگی رضایت‌بخش، آن زندگی است که در پرتو آن زن و مرد در مسئولیت‌های خانه‌داری، مراقبت از بچه‌ها و نان‌آوری مشارکت داشته‌باشند.

بررسی وضعیت زنان در جوامع مختلف نشان می‌دهد که علی‌رغم این دستاوردها، هنوز نشانه‌های محکمی وجود دارد که حاکی از فروتری منزلت اجتماعی زنان نسبت به مردان است. یکی از مسائلی که این تناقض^۱ را می‌تواند توضیح دهد، تناقض جنسیت است. برای مثال اگر چه بیشتر ورودی‌های دانشگاه‌ها را دختران تشکیل می‌دهند و ساختار تحصیل در بسیاری از رشته‌ها زنانه است؛ هنوز ساختار اشتغال مردانه است و زنان به‌ندرت می‌توانند سرمایه‌های فرهنگی خود را به سرمایه‌های اقتصادی یا سیاسی تبدیل کنند. علی‌رغم تحولات اخیر که به یمن انقلاب اسلامی در کشور ایجاد شده و نقش مهمی در آگاه‌سازی زنان نسبت به جایگاه خود در جامعه داشته است؛ هنوز اکثریت واضعان و مجریان قانون، مردان‌اند و بیشتر موقعیت‌های مهم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از آن مردان است.

خسونت علیه زنان در قالب تجاوز، مزاحمت‌های جنسی، کتک‌زدن، تحقیر و بی‌اعتنایی امری رایج است. در حوزه سلامت و بهداشت نیز تفاوت زنان و مردان قابل توجه است. اگر چه عمر زنان بیشتر از مردان است؛ زنان بیشتر از مردان مریض می‌شوند و ناتوانی در سال‌های پیری برای زنان بیشتر از مردان است. حال آنکه مسئولیت سلامت سایر افراد خانواده بر دوش زنان است (اندرسون، ۱۹۹۷). تمامی این موارد مستلزم تفکر جدی در مورد مسائل زنان است.

تفکر در مورد زنان، الگوهای عمیق روابط جنسیتی را در جامعه معاصر آشکار می‌سازد. الگوهایی که به صورت بخشی از واقعیت اجتماعی زندگی و فرصت‌های ما را احاطه کرده و متأثر می‌سازند. به‌راستی جایگاه و منزلت زنان در جامعه ما چگونه است؟ پاسخ به این سؤال مستلزم داشتن اندیشه جامعه‌شناختی و بررسی آن است. به‌قول سی‌رایت میلز، "وظیفه جامعه‌شناسی فهم ارتباطات میان افراد و جامعه و نحوه زندگی آنهاست و فهم جامعه‌شناختی باید در جهت بازسازی نهادهای اجتماعی به‌کار آید. تصور جامعه‌شناختی فرد را قادر می‌سازد مفهوم و

^۱.Paradox

معنای تاریخی وسیع‌تری را بر حسب معنایی که برای زندگی درونی و خارجی افراد گوناگون دارد، درک کند" (میلز^۱، ۱۹۵۹). تفکر سی‌رایت میلز از این جهت حایز اهمیت است که رابطه میان موضوعات شخصی و موضوعات عمومی درک شود، یعنی تجربیات خصوصی چگونه ریشه در شرایط اجتماعی دارد؟ برای مثال زنی که مورد خشونت فیزیکی همسرش قرار می‌گیرد، قطعاً مشکل شخصی عمیقی را تجربه می‌کند و شاید تصور کند وی و همسرش موقعیت خاصی وجود دارد. اما وقتی سایر زنان نیز در جامعه نیز مشکل مشابهی دارند، این مشکل بصورت یک موضوع عمومی جا می‌افتد. ارتباط میان مشکلات شخصی و موضوعات همگانی آشکارکننده قضیه‌ای اصلی در رویکرد جامعه‌شناختی است: «زندگی فرد در یک متن اجتماعی و تاریخی قرار دارد».

الگوهای مشابهی که در تجربیات زنان کتک‌خورده وجود دارد، آشکار می‌سازد که خشونت علیه زنان چیزی فراتر از یک موضوع خصوصی است و ریشه در عمق رویه‌های فرهنگی و اجتماعی دارد. وابستگی اجتماعی، اقتصادی و حقوقی، زنان در طول تاریخ در موضع فروتری قرار داده و آنان را در مقابل خشونت مردان آسیب‌پذیر ساخته‌است. در این تحقیق سعی بر آن است که تجربه موقعیت‌هایی که زنان بر اثر خشونت و استراتژی‌هایی که در آن اتخاذ می‌کنند، بنا بر روایت خودشان به تصویر کشیده شود. انجام تحقیقات کیفی در این زمینه از آن جهت مهم است که به درک و تفسیر زنان از خشونت‌های خانگی دست یابیم و بتوانیم توصیف دقیقی نسبت به موضوع، مبتنی بر روایت خود زنان ارائه کنیم.

اهمیت و ضرورت تحقیق

امروزه این اندیشه که خشونت خانگی یک امر خصوصی، یک موضوع خانوادگی، یک انتخاب فردی و یا واقعییتی اجتناب‌ناپذیر است؛ مورد چالش قرار گرفته‌است. خشونت‌های خانگی علیه زنان از جمله مسائل و مشکلاتی است که زندگی بسیاری از زنان را در طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی به نوعی متأثر می‌سازد. اگر چه خشونت‌های خانگی معمولاً در حریم خانواده رخ می‌دهد، اما زندگی زنان را در همه عرصه‌ها متأثر می‌سازد. خشونت علیه زنان کیفیت زندگی

^۱. Mills

زنان و فرزندان‌شان، توانایی، استقلال و مولد بودن زندگی عادی آنها را به شدت تهدید می‌کند و به اختلال می‌کشاند.

خشونت علیه زنان و کتک زدن آنها همواره شیوه‌ای مشروع برای ابزار سلطه مردانه بوده- است. اندرسون اشاره می‌کند که در غرب، در طول قرن‌های ۱۷، ۱۸ و ۱۹م، مردان حتی مطابق با قانون می‌توانستند و اجازه داشتند زنان خود را کتک بزنند و هیچ اعتراض اجتماعی علیه آنها وجود نداشت. "برای مثال قانون فرانسه در قرن ۱۸م، خشونت علیه زنان را محدود به ضربه، لگد، مشت زدن به کمر می‌کند؛ طوری که جایش نماند و از ابزار تیز و برنده استفاده نشود" (اندرسون، ۱۹۹۷).

اگر چه امروزه به لحاظ اجتماعی و حقوقی، کتک زدن زنان و ایجاد آسیب‌های روحی و روانی قبیح شمرده می‌شود، اما با توجه به زمینه‌های تاریخی و سستی که برای آن وجود دارد؛ هنوز مشروعیت دارد. خصوصی تلقی کردن خشونت‌های خانگی، خود، مؤید این مطلب است. از جمله کسانی که برای اولین بار در غرب خشونت‌های خانگی را بررسی کردند، دوباش‌ها بودند. آنها آشکار ساختند که خشونت‌های خانگی با انزوای اجتماعی و بی‌قدرتی زنان در خانواده گره خورده است (دوباش و دوباش^۱، ۱۹۹۲).

بی‌تردید خشونت علیه زنان برخاسته از مناسبات اجتماعی است که زنان را در فضای خصوصی تنها می‌کند و به مردان این حق را می‌دهد که بر آنها استیلا داشته‌باشند. بنابراین برای توضیح و تبیین خشونت باید مناسبات جنسیتی را در نظر گرفت چون از همین مناسبات است که خشونت سرچشمه می‌گیرد (کرتز^۲، ۱۹۸۸). پس با توجه به همین مناسبات جنسیتی است که مردان دارای اقتدار، استقلال و آزادی هستند و بیشتر وقت خود را با کارشان می‌گذرانند و معمولاً زن‌ها نمی‌توانند این مسائل را زیر سؤال ببرند. در حالی که زنان منزوی، فاقد قدرت، وابسته به خانه و مسئول اداره خانه و بچه‌ها هستند. مطابق چنین رویکردی علت خشونت خانگی را باید در پویایی قدرت میان زنان و مردان در خانواده دید. بر طبق این بحث خشونت علیه زنان، نمایش قدرت مردان و راهی برای کنترل زنان است. خشونت‌های خانگی بیانگر نبود تساوی اجتماعی، اقتصادی و نبود عدالت جنسیتی است. نویسنده در قسمت‌های بعدی توضیح می‌دهد که چرا خشونت‌های خانگی علی‌رغم شیوع و فراوانی آن در جرم‌شناسی سستی مورد

^۱. Dobash & Dobash

^۲. Kurtz

غفلت واقع شده‌اند؛ و ضمن بهره‌گیری از مصاحبه‌های عمیق بر آن است تا از تجربیات زنان درباره خشونت آگاه شود. هدف این‌گونه تحقیقات صرفاً آگاهی‌بخشی به گفتمان‌های حقوقی و فرهنگی مسئله نیست؛ بلکه هدف، رسیدن به تغییرات اجتماعی است. هدف نویسنده، شنیدن و درک صداهای گوناگون زنان درباره این موضوع است و درک این که خشونت علیه زنان نه یک امر فردی بلکه امری اجتماعی است که ریشه در رویه‌های فرهنگی دارد.

اهداف تحقیق

هدف کلی این پژوهش، بررسی، توصیف و تفسیر درک زنان از خشونت‌های خانگی علیه آنها است. مصاحبه‌های عمیق به قصد رسیدن به اهداف خاص زیر انجام شده است:

۱. شناخت مسائل و مشکلاتی که منجر به بروز خشونت‌های خانگی می‌شود،
۲. انگیزه ماندن در روابط خشونت‌آمیز،
۳. مستند کردن استراتژی‌های مختلفی که زنان برای برخورد با خشونت مورد پذیرش قرار می‌دهند.

این تحقیق می‌تواند در جهت کمک به سیاست‌گذاری و برخورد قانونی با خشونت‌های خانگی بسیار مؤثر باشد، زیرا این‌گونه مطالعات بر اساس تجربیات زیسته زنان شکل می‌گیرد و عمدتاً تجربیات آنها به لحاظ نظری صورت‌بندی می‌شود.

تعریف مفاهیم

خشونت خانگی: واژه خشونت خانگی می‌تواند در برگیرنده تجربیات وسیعی باشد که عمدتاً در فضای خانه رخ می‌دهد و به نحوی خشونت‌آمیز تلقی می‌شود. در اینجا لازم است دو مفهوم "خشونت" و "خانگی" به‌طور مجزا توضیح داده شود.

خشونت چیست؟

تصمیم در مورد این موضوع که چه رفتارهایی خشونت‌آمیز است کار ساده‌ای نیست. اگر چه این موضوع به میزان قابل توجهی به تصورات افرادی که این‌گونه رفتارها را تجربه می‌کنند، بستگی دارد؛ از طرف دیگر بسیار گمراه‌کننده است که تصور کنیم اگر کسانی خشونت را تجربه می‌کنند و آنرا عادی و قابل قبول می‌پندارند، جامعه نیز باید به‌طور کلی با تصور آنها موافق باشد

و آنرا عادی بیندارد. بسیاری از محققان در این حوزه معتقدند که رفتارهای خشونت‌آمیز، رفتارهایی هستند که با قصد آسیب رساندن صورت پذیرد (گلز^۱، ۱۹۹۳).

خشونت فیزیکی تنها نوع خشونت نیست که صدمه و آسیب را در بردارد بلکه تعریف وسیع‌تری از خشونت می‌تواند در برگیرنده تهدید، خشونت‌های روانی، عاطفی، تحقیر، تمسخر دیگران و فحاشی نیز باشد. تأثیر این‌گونه رفتارها اگر بیشتر از خشونت‌های فیزیکی نباشد، معمولاً کمتر از آنها نیست (استراوس و سوئیت^۲، ۱۹۹۲).

خانگی: اگر چه عده‌ای منظور از خانگی را کلاً فضای خانه می‌دانند و خشونت‌های خانگی ممکن است شامل خشونت والدین، بچه‌ها علیه یکدیگر و یا بچه‌ها علیه والدین باشد، اما در این تحقیق منظور از خشونت‌های خانگی یک نوع خاص و آن خشونت شوهران علیه زنان-شان می‌باشد.

تصور زنان نسبت به خشونت: منظور از تصور زنان نسبت به خشونت آن است که زنان چه رفتارهایی را خشونت‌آمیز دانند و آنرا تهدیدی علیه خود به حساب می‌آورند. مصادیق و نمونه‌های خشونت از دید زنان کدام‌اند و زنان خشونت را چگونه تجربه می‌کنند.

پیشینه تحقیق

برخی نتایج تحقیقات خشونت خانگی در دیگر کشورها

خشونت‌های خانگی به علت عواقب جدی و دردناکی که بر کبان خانواده بر جای می‌گذارد، از اهمیت خاصی برخوردار است. به طوری که در طول دو دهه اخیر این موضوع در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. مطالعات بسیاری در کشورهای مختلف در این مورد انجام شده و نتایج آن مطالب مهمی را درباره الگوهای خشونت‌های خانگی، محدوده و وسعت آن، علت‌ها و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری این پدیده، آشکار می‌سازد. علی‌رغم بعضی از تفاوت‌ها که ناشی از زمینه‌های فرهنگی متفاوت است، شواهد بین فرهنگی، الگوهای مشابهی نیز پیش‌رو می‌گذارد. برای مثال تحقیقات آشکار می‌سازد که خشونت علیه زنان ارتباط تنگاتنگی با ساختارهای اصلی اجتماع دارد. در جوامعی که زنان کم‌ارزش‌تر تلقی می‌شوند و یا موقعیت آنها به شدت وابسته به موقعیت مردان است و عاملیت آنها انکار و یا تحدید می‌شود؛ میزان خشونت

^۱. Gelles

^۲. Strauss & Sweet

علیه آنها جدی‌تر و رایج‌تر است. از طرفی به نظر می‌رسد که خشونت‌های خانگی صرفاً یک رفتار پرخاشگرانه نیست، بلکه نوعی مطیع‌سازی و سلطه‌جویی است که در واقع بازتاب تعاریف فرهنگی از نقش‌های مردان است. به‌طور کلی تحقیقات نشان می‌دهد که چگونه انزوا و بی‌قدرتی زنان آنان را نسبت به خشونت آسیب‌پذیر می‌سازد. بی‌تردید، توضیح و تبیین خشونت علیه زنان موید آن است که خشونت مردان علیه زنان مشخصه جوامع مردسالار است. جوامعی که در آن مردان قدرتمند هستند و زنان «دیگران غیر مهم» فرض می‌شوند. بنابراین فهم ما از خشونت علیه زنان در گرو فهم ماهیت مناسبات جنسیتی به‌طور اعم و ظهور خصوصیات مردانه به‌طور اخص است (ن.ک.به: اشتراس و گلز^۱، ۱۹۸۰؛ مونی^۲، ۱۹۹۳؛ رائو^۳، ۱۹۹۷؛ ویساریا^۴، ۱۹۹۹؛ پرادیپ^۵، ۲۰۰۴؛ سن^۶، ۱۹۹۸؛ فکری و بهاتی^۷، ۱۹۹۹؛ اکسو^۸، ۱۹۹۵؛ رامفریز و وازکوئر^۹، ۱۹۹۳).

مروری بر تحقیقات خشونت خانگی در ایران

اغلب تحقیقات درباره خشونت علیه زنان در ایران، کمی و با روش پیمایشی انجام شده‌اند. در این قبیل پژوهش‌ها امکان مقایسه و تعیین عوامل مؤثر بر خشونت، با استفاده از آزمون‌های آماری وجود دارد.

یکی از بزرگترین و مهم‌ترین پژوهش‌های پیمایشی درباره خشونت علیه زنان در ایران، طرحی ملی، در ۲۸ استان کشور است که در دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری، اجرا شد.

در این تحقیق انواع مختلف خشونت خانگی علیه زنان در نه گروه تقسیم‌بندی شده است که عبارتند از: خشونت‌های زبانی، روانی، فیزیکی، حقوقی، جنسی، اقتصادی، فکری و آموزشی، مخاطرات (قاضی طباطبائی و دیگران، ۱۳۸۲).

^۱.Straus and Gelles

^۲.Mooney

^۳.Rao

^۴.Visaria

^۵.Pradesh

^۶.Sen

^۷.Fikree & Bhatti

^۸.Xu

^۹.Ramfrez & Vazquer

یافته‌های طرح ملی نشان می‌دهد که ۶۶ درصد زنان ایرانی، از ابتدای زندگی مشترکشان تاکنون، حداقل یک بار مورد خشونت قرار گرفته‌اند. با این حال میزان و انواع خشونت خانگی در استان‌های مختلف ایران از تنوع و تفاوت‌های زیاد و معناداری برخوردار است. این مقدار (درصد) برای زنان تهران ۷۰/۱ درصد است. آزمون تفاوت نسبت‌های بین سطح ملی و شهر تهران حاکی از آن است که بین دو مقدار (درصد) مذکور، تفاوت معنی‌داری وجود دارد. بدین معنی که نسبت افراد درگیر در خشونت خانگی در شهر تهران به شکل معنی‌داری از نرُم ملی بالاتر است.

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که زنان ایرانی از میان انواع نُه گانه خشونت خانگی، بیشتر تحت خشونت‌های روانی و کلامی (۵۲/۷٪) قرار دارند. رتبه بعدی از آن خشونت فیزیکی از نوع دوم است که ۳۷/۸ درصد از زنان ایرانی از اول زندگی مشترک خود آنرا تجربه کرده‌اند. رتبه سوم با رقم ۲۷/۷ درصد متعلق به خشونت‌های «ممانعت از رشد اجتماعی، فکری و آموزشی» است. خشونت‌های جنسی و ناموسی با رقم ۱۰/۲ درصد رتبه پایینی را به خود اختصاص داده است. آمارهایی که ابعاد میزان وقوع خشونت خانگی را در سطح ملی نشان می‌دهد، حاکی است که ۸۹/۸ درصد از زنان ایرانی گفته‌اند در طول زندگی مشترک خود هرگز قربانی خشونت‌های جنسی و ناموسی نبوده‌اند. همچنین بیشتر افراد درگیر در خشونت‌های جنسی و ناموسی اعلام کردند که در حد پایین و خیلی پایین، در معرض این نوع خشونت‌ها بوده‌اند. البته با توجه به وجود نوعی الزام، جبر هنجاری، عرفی و حتی شرعی درباره اظهار چنین خشونت‌هایی در جامعه و فرهنگ ایران، تلویحاً می‌توان میزان کم این نوع خشونت‌ها را ناشی از خود سانسوری و نزاکت زنان مورد مطالعه دانست.

یافته‌های این تحقیق در ارتباط با عوامل مؤثر بر خشونت خانگی نشان می‌دهد که وضعیت تحصیلی نیز بر میزان همسرآزاری تأثیر دارد. زنان بی‌سواد بیشترین و زنان دارای فوق دیپلم و لیسانس کمترین خشونت را از اول زندگی مشترک خود تجربه کرده‌اند. همچنین میزان تأثیر سن و شاغل یا غیر شاغل بودن زن بر خشونت خانگی علیه زنان از تنوع و تفاوت‌های قابل توجهی برخوردار است. زنان ۵۵ تا ۵۹ ساله بالاترین و زنان ۲۰ تا ۲۴ ساله پایین‌ترین موارد وقوع خشونت را در زندگی مشترک خود داشته‌اند. زنان غیر شاغل نیز بیشتر و زنان شاغل کمتر خشونت را تجربه کرده‌اند.

در مروری کلی بر پژوهش‌های انجام شده در ایران، به نتایج گاه متناقض نیز برمی‌خوریم. برای مثال افزایش سن در مواردی به افزایش خشونت و در موارد دیگر به کاهش خشونت، و حتی در برخی از پژوهش‌ها بی‌ارتباط با خشونت دانسته شده است. تحصیلات بالای زنان نیز، بر طبق داده‌های بررسی‌ها، هم به افزایش و هم به کاهش خشونت انجامیده است. همین امر درباره اشتغال به کار زنان نیز صدق می‌کند. یعنی زنان شاغل بیشتر از زنان خانه‌دار تحت خشونت قرار می‌گیرند (شمس اسفند آباد، ۱۳۸۲)، و یا برعکس زنان شاغل در مقایسه با سایر گروه‌ها تحت خشونت کمتری قرار دارند (افتخار، ۱۳۸۳). بررسی‌های مختلف که متغیر شغل مرد را در نظر داشتند، هر یک به رابطه معنی‌داری، میان گروهی از مشاغل مردان به‌عنوان عامل مؤثر بر ایجاد خشونت علیه زنان، رسیدند و مشاغل دیگر را بدون رابطه در نظر گرفتند. بنابراین، بر طبق داده‌های یک تحقیق مردان کارگر بیشتر از دیگران همسرآزارند (رئسی، ۱۳۸۱). حال آنکه بر طبق داده‌های تحقیق دیگر، مردان بازنشسته یا بیکار، بیشترین میزان و کارگران دارای کمترین میزان همسرآزاری هستند (سیف ربیعی، ۱۳۸۱). در خصوص سایر متغیرهای جمعیتی که معمولاً در همه تحقیقات وجود دارد نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شود (اعزازی، ۱۳۸۳).

درباره پاسخ‌های متفاوت در بررسی‌ها، می‌توان احتمال داد که به‌کارگیری روش پیمایش در باب پدیده‌ای که تعریف دقیقی از آن وجود ندارد و در نظر گرفتن متغیرهایی که براساس تجارب زنان از واقعه خشونت شکل نگرفته، در این نوع پژوهش به پاسخی اقل‌کننده نخواهد رسید، بلکه فقط ردیفی از عوامل متعدد را که می‌توانند در خشونت دخالت داشته باشند ارائه خواهد داد.

مبانی نظری

با توجه به اشکال مختلف خشونت، رویکردهای متفاوتی برای تبیین وجود دارد. هر یک از این رویکردها، فرضیات خاصی را دنبال و بر جهات متفاوتی از موضوع تکیه می‌کند. مثلاً رویکردهای روان‌شناختی بر ویژگی‌های روانی فرد تأکید دارند و حال آنکه نظریه‌های جامعه‌شناختی بر عوامل خارجی و محیط اجتماعی فرد خشن، مانند خانواده، فشار، یادگیری و فقدان کنترل، پافشاری می‌نمایند. به‌سختی می‌توان گفت که کدام رویکرد جامع، بهتر و یا کامل است. اما معیار سنجش اعتبار یک نظریه نسبت به نظریه دیگر، بسندگی آن از دو وجه سیاسی و

علمی است. از نظر سیاسی نظریه‌ها باید قادر باشند ارزش‌هایی را به‌میان بکشند که مطلوب باشند و راهنمای عمل قرار گیرند. از نظر علمی نیز باید در ذات خود منسجم بوده و شواهد موجود آنها را تأیید کند و از جامعیت و توانایی تبیین برخوردار باشند. علی‌رغم وجود تنوع در نظریه‌پردازی‌های موجود، وجه مشترک بسیاری از این رویکردها؛ از رویکردهای اجتماعی بیولوژیک گرفته تا روانکاوانه و روان‌شناختی و خرده‌فرهنگ و سایر تئوری‌های جامعه‌شناختی، تأکید بر هژمونی مردانه است.

لازم به ذکر است که به علت ماهیت کیفی تحقیق، محقق با یک رویکرد نظری خاص و مشخص به بررسی پدیده مورد نظر نپرداخته‌است، بلکه با تکیه بر مصاحبه‌های عمیق و کیفی به دنبال کشف فرضیه‌ها و درک تجربه زیسته زنان بوده‌است. اگرچه در مرحله تحلیل داده‌ها، ادبیات نظری موضوع به عنوان چهارچوب‌های ارجاعی مورد استناد قرار گرفته‌است. در ادامه به اختصار بخشی از این نظریه‌ها مرور می‌شود اما قبل از آن، علت نادیده گرفته شدن خشونت خانگی در جرم‌شناسی سنتی بررسی می‌شود:

خشونت خانگی و جرم‌شناسی سنتی

در تحلیل سنتی جرم، خشونت به‌عنوان کلیه اعمالی که صدمه فیزیکی و روانی ایجاد می‌کند، تعریف شده است. اگر چه رایج‌ترین خشونت‌ها، خشونت‌های خانگی است و به لحاظ آماری بالاترین نرخ را دارد، ولی آنچه بیشتر مورد بررسی قرار گرفته است خشونت‌های خیابانی است؛ زیرا تصور غالب آن است که خشونت صرفاً در فضای عمومی رخ می‌دهد. از این‌رو بسیاری از تجربیات فردی که به‌طور رسمی و یا آشکار دیده نمی‌شود، مورد غفلت قرار می‌گیرد. معمولاً خشونت علیه زنان در تعاریف رسمی جای ندارد و به‌عنوان بخشی از زندگی عادی و روزمره زنان محسوب می‌شود. تقسیم‌بندی خشونت در تحلیل‌های سنتی به خشونت ابزاری و عاطفی، اگر چه راه‌حل ساده‌ای را ارائه می‌کند اما در ارائه سیاست‌گذاری‌ها کارایی چندانی ندارد. معمولاً خشونت ابزاری برای بدست آوردن مادیات و یا کنترل قلمرو صورت می‌گیرد و خشونت عاطفی زمانی رخ می‌دهد که مجرم کنترل و آرامش خود را از دست می‌دهد. با توجه به این تقسیم‌بندی می‌توان گفت عمده خشونت‌های ابزاری متعلق به حوزه عمومی است و خشونت‌های عاطفی متعلق به حوزه خصوصی است که معمولاً پیگیری و برخورد با آن نیز کار ساده‌ای نیست.

جرم‌شناسی هنوز عمدتاً بر روی مردانی که در خیابان خشونت نشان می‌دهند، متمرکز می‌شود و از خشونتی که انگیزه‌اش فضای عمومی نیست، غفلت می‌ورزد. همان‌گونه که استانکو می‌گوید خشونت در یک متن خاص به‌کار گرفته می‌شود دلایل پیچیده‌ای در مورد ریشه و منشأ آن وجود دارد و نمی‌توان صرفاً آن را در یک طبقه‌بندی ساده جای داد (استانکو^۱، ۱۹۹۴).

فهم خشونت علیه زنان مستلزم تحلیلی است که رابطه خشونت را با ساخت نهاد‌های اصلی اجتماعی نشان می‌دهد. به‌نظر می‌رسد که جرم‌شناسی سنتی، تحلیل جنسیتی و رابطه بین اجبار و قدرت را که در میان زنان و مردان وجود دارد، کاملاً کنار گذاشته است و حال آنکه وابستگی‌های اجتماعی، اقتصادی و حقوقی زنان به مردان، در طول تاریخ آنها را در یک موضع فروتر قرار داده است و آنها را در مقابل پرخاشگری مردان آسیب‌پذیر ساخته است. از این زاویه خشونت بخشی از یک نظم فرهنگی و ساختی است که جوامع مردسالار را می‌چرخاند.

نظریه‌های جامعه‌شناختی و خشونت

این نظریه‌ها برای تبیین خشونت به متن‌های اجتماعی از جمله خانواده، محله و اجتماع نگاه می‌کنند. از دید نظریه پردازان اجتماعی عواملی چون یادگیری اجتماعی، منابع، انتخاب حسابگرانه و... از اهمیت خاصی برخوردار است. در ادامه به برخی از این نظریه‌ها اشاره می‌شود.

نظریه منابع

نظریه منابع که در سال ۱۹۷۱ توسط ویلیام گود مطرح شد، بر این امر تأکید می‌کند که غالباً مردان منابع اقتصادی را در دست دارند و همین امر موجب برتری آنها در روابط خانوادگی می‌گردد و حال آنکه زنان به لحاظ منابع اقتصادی عمدتاً به همسران خود وابسته‌اند و از طرفی چون مراقبت از فرزندان را بر عهده دارند، اگر مردان را ترک کنند، با مشکلات اقتصادی روبرو خواهند شد؛ از این‌رو در روابط خشن باقی می‌مانند. وابستگی زنان به این معناست که آنها راه‌های محدودی در دسترس دارند و لذا کمتر می‌توانند بر مردان قدرت و نفوذ داشته‌باشند. اگر یکی از زوجین به‌دنبال کنترل قدرت باشد؛ معمولاً آزار را انتخاب می‌کند، و آزار انواع مختلفی

^۱.Stanko

دارد، مانند تهدید، ترس، منزوی ساختن، آزار بچه‌ها، محدودیت‌های مالی و ... و حال آنکه زوج‌هایی که به لحاظ قدرت و منابع مساوی هستند؛ کمتر تضاد را تجربه می‌کنند و وقتی هم تضاد پیش می‌آید، با راه‌های غیر خشن آن را خنثی می‌سازند.

نظریه یادگیری اجتماعی

"نظریه یادگیری پیشنهاد می‌کند که افراد رفتارهای خشن را با مشاهده یاد می‌گیرند و اگر این‌گونه رفتارها مورد تنبیه قرار نگیرد و برعکس مورد تشویق واقع شود، تقویت می‌گردد و ادامه می‌یابد" (بندورا، ۱۹۷۷). برای مثال پسری که می‌بیند پدرش مادرش را می‌زند احتمال اینکه در آینده همسرش را بزند، زیاد است. بنابراین خشونت به‌واسطه قرار گرفتن در معرض ارزش‌های اجتماعی و اعتقادات راجع به نقش‌های زنان و مردان یاد گرفته می‌شود و زمانی تقویت می‌شود که تنبیه مناسب اعمال نگردد.

نظریه فشار اجتماعی

مشکلات اقتصادی، بیکاری، کمبود درآمد؛ معمولاً موجب افزایش فشار و نگرانی در خانواده شده، گاهی اوقات این فشارها منجر به رفتارهای خشونت‌آمیز می‌شود. از طرفی ممکن است خشونت خود راهی برای برخورد با این فشارها باشد. تحقیقات نشان می‌دهد که خانواده‌های فقیر و کم‌درآمد خشونت‌های خانگی بیشتری را تجربه می‌کنند. و این امر به‌خاطر فشار و تنش‌هایی است که در مورد بیکاری، فقر و کمبود درآمد ایجاد می‌شود (سلزر و کالموس^۱، ۱۹۸۸؛ آنشرسل^۲، ۱۹۹۲). البته نباید از وجود خشونت در میان سایر طبقات اجتماعی غافل ماند، زیرا طبقات متوسط و بالا، بیشتر قادرند این مسائل را در زیر نقاب پنهان کنند و یا آنها را حاشا نمایند.

^۱. Seltzer & Kalmuss

^۲. Aneshersel

دیدگاه‌های فمینیستی و خشونت

با ظهور جنبش فمینیستی در کشورهای غربی و اروپایی و مطرح شدن بحث زنان در حوزه‌های مختلف معرفتی، این تأثیرات به حوزه‌های علوم اجتماعی از جمله جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی نیز کشیده شد. اگر چه درباره تعریف فمینیسم توافق خاصی وجود ندارد و در مراحل مختلف تاریخی رویکردهای فمینیستی متعددی ظهور کرده‌اند؛ اما عنصر مشترک در میان همه رویکردهای فمینیستی این است که زنان در طول تاریخ به‌خاطر «جنسیت‌شان» مورد تبعیض واقع شده‌اند. لذا با تأکید بر تغییرات اجتماعی می‌بایست به تبعیض علیه آنها خاتمه بخشید. در طول چند دهه اخیر در حوزه جرم‌شناسی رویکرد فمینیستی و جرم‌شناسی فمینیستی اهمیت خاصی یافته و بسیاری از جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان خود را متعهد به این رویکرد می‌دانند (دوباش، ۱۹۹۲؛ دالی^۱، ۱۹۹۴؛ چسنی-لیند^۲، ۱۹۸۹؛ وال‌کیت^۳، ۲۰۰۷).

علی‌رغم تنوعاتی که در نظرات فمینیستی وجود دارد، به‌نظر می‌رسد که بسیاری از فمینیست‌ها در حوزه جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی بر چند ایده مرکزی به توافق کامل رسیده‌اند و این ایده‌ها وجه تمایز فمینیسم از سایر اشکال تئوری اجتماعی می‌باشند (بیرن و مزر اشمیت^۴، ۱۹۹۵).

این ایده‌های کلیدی به شرح زیر می‌باشند:

۱. جنسیت یک امر بیولوژیک نیست بلکه امری اجتماعی، تاریخی و فرهنگی است. به عبارتی جنسیت محصول فرهنگ و متن‌های اجتماعی است.
۲. مناسبات جنسیتی و جنسیت به صورت اساسی و بنیادی در زندگی اجتماعی و نهادهای اجتماعی اثرگذار است.
۳. مناسبات جنسیتی و موضوعاتی چون زنانگی و مردانگی ریشه در تسلط مردانه و برتری مردان نسبت به زنان در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارد.
۴. نظام‌های معرفتی نیز واقع‌گرایانه نمی‌باشند و عمدتاً جهت‌گیری مردانه دارند.

^۱. Daly, K.

^۲. Chesney-Lind, M.

^۳. Walkate, S.

^۴. Beirne, P. & Messer Schmidt, J.

۵. زنان در حوزه تحقیقات اجتماعی باید به‌عنوان موضوعات مستقل و مرئی دیده‌شوند نه به‌عنوان ابژه‌های انضمامی به مردان (دالی و چسنی - لیند، ۱۹۸۸).

انتقاد فمینیست‌ها به جامعه‌شناسی و سایر حوزه‌های معرفتی آن است که معمولاً زن‌ها به‌عنوان موضوع مورد تحقیق در این حوزه‌ها مورد غفلت واقع شده‌اند، لذا بسیاری از نظریه‌هایی که در این حوزه‌ها ساخته و پرداخته شده است، قابلیت کاربرد برای زنان ندارد و حال آنکه نظریه‌های جامعه‌شناسی باید رفتار زنان و مردان هر دو را بررسی کرده، آن عواملی را که در مورد زنان و مردان به‌صورت متفاوت عمل می‌کند، شناسایی نماید.

نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی

مطابق این دیدگاه، خشونت رفتاری است که یاد گرفته می‌شود و معمولاً در جوامع مجبور کردن زنان و خشونت علیه آنها مشروع و یک‌نوع رفتار طبیعی است. واکنش‌های جنسیتی سنتی خشونت را تشویق می‌کند. اگر چه این درست است که خشونت به الگوهای یاد گرفته شده در فرهنگ مرتبط است؛ نمی‌شود صرفاً فهم خود را از خشونت به مناسبات میان شخصی و جامعه‌پذیری محدود کنیم. از طرفی چنین رویکردی، بدون فهم این مطلب، که چگونه مفاهیم فرهنگی در مورد مردانگی و زنانگی از موقعیت زنان و مردان در جامعه نشأت می‌گیرد، ناقص است.

نظریه اقتصاد سیاسی

در نظریه اقتصاد سیاسی، با رویکردی فمینیستی، خشونت علیه زنان در جوامع سرمایه‌داری و پدرسالاری مربوط به موقعیت اقتصادی و سیاسی آنهاست. بر طبق نظریه اقتصاد سیاسی، در طول تاریخ زنان به‌عنوان املاک مردان تعریف شده‌اند. اگر چه در جوامع معاصر، زنان، آشکارا به‌عنوان ملک مردان تعریف نمی‌شوند. ولی استفاده کردن از زنان و نحوه برخورد با آنها نشانگر مطلب فوق است. بنابراین مطابق این دیدگاه جلوگیری از خشونت علیه زنان ارتباط تنگاتنگ و پیچیده‌ای با آزادی و رهایی زنان از مناسبات اقتصادی و اجتماعی سرکوب دارد.

برخورد قانونی با خشونت‌های خانگی

از سال‌های ۱۹۷۰ که بحث خشونت‌های خانگی و تأثیرات منفی آن بر کیان خانواده مطرح شد، توجه پلیس، دادگاه و نظام‌های کیفری به این مسئله جلب شد و با فشار پژوهشگران، فعالان امور اجتماعی و حامیان حقوق زنان و کودکان این امر محرز گردید که مداخله نظام کیفری و پلیس برای کاهش رفتارهای خشونت‌آمیز در حوزه خصوصی امری ضروری است.

در بعضی از کشورها برای حمایت از قربانیان خشونت‌های خانگی، اعمال برنامه‌های نظارتی بر افراد خشن پیشنهاد شد و در بعضی از کشورها مقابله قاطعانه با خاطیان پیشنهاد گردید. با توجه به اولویت‌های اجتماعی و فرهنگی کشورها در مورد نقش نظام کیفری، ترکیبی از دیدگاه‌های فوق برای برخورد با خشونت‌های خانگی استفاده می‌شود. علی‌رغم تنوع در دیدگاه‌ها بر این موضوع توافق وجود دارد که خشونت‌های خانگی امری خصوصی نیست بلکه اجتماعی است، لذا نظام‌های کیفری پلیس و دستگاه‌های ذی‌ربط باید در جهت کاهش و جلوگیری از این نوع رفتار، مداخله جدی نمایند (استرم^۱، ۲۰۰۳؛ دوگان^۲، ۲۰۰۳؛ دوباش^۳، ۲۰۰۳). ربکا دوباش جرم‌شناس مشهور آمریکایی که از سال‌های ۱۹۷۰ تا به حال در حوزه خشونت‌های خانگی تحقیقات بسیاری در آمریکا و انگلیس انجام داده است، معتقد است نظام کیفری در پاسخ به خشونت‌های خانگی، می‌تواند عهده‌دار دو نقش مهم باشد؛ نقش نمادی و نقش واقعی. در نقش نمادی، نظام کیفری یکی از نهادهای اصلی اجتماع است که امور درست را از غلط مشخص می‌کند و بیان می‌کند که در جامعه با چه رفتارهایی مدارا نخواهد شد و چه نظامی از قانون، پلیس، رویه‌های قضایی و اعضای جامعه به دنبال آن است تا آسیب‌های اجتماعی و کجروی‌ها را کاهش دهد و محدوده هنجارها را مشخص کند و از افراد آسیب‌پذیر حمایت نماید. معمولاً اعضای جامعه از طریق رسانه‌ها با وظایف پلیس، وکلا، قضات و کسانی که قانون‌گذار هستند و حدود رفتارهای جرمی را مشخص می‌کنند، آشنا می‌شوند. از طرفی در صورت تخطی از هنجارها، خاطیان از قانون، قربانیان آنها و همه کسانی که شاهد واکنش نظام کیفری هستند، پاسخ واقعی را خواهند دید (دوباش، ۲۰۰۳).

^۱. Ostrom, B.

^۲. Dugan, I.

^۳. Dobash, R.

در کشورهایی که مسئله خشونت خانگی جدی است، فشار عجیبی وجود دارد که باید با راه‌های قانونی به مقابله با این نوع رفتار پرداخت. بی‌تردید، امروزه در بعضی از کشورها، خشونت خانگی جرم محسوب می‌شود و قوانین مشخصی در این باره وضع شده است. هدف بیشتر قوانین واضح است: کاهش خشونت‌های خانگی، جلوگیری از خشونت بیشتر، افزایش استراتژی‌های قاطع در جهت جلب و بازداشت خاطیان. اما چیزی که کمتر صراحت دارد این است که آیا نیت مثبتی که در قوانین وجود دارد در عمل به واسطه سیاست‌های عمومی به اجرا گذاشته می‌شود؟ (استرم، ۲۰۰۳). برای اجرای قانون، ضرورت دارد که دیدگاه سستی پلیس با ارائه آموزش مناسب عوض شود و آنها به این باور برسند که خشونت خانگی یک مسئله خصوصی نیست، لذا مداخله جدی را می‌طلبد.

با توجه به اینکه پلیس یک سرویس خدماتی ۲۴ ساعته است انتظار می‌رود که مانع خشونت شود و به موقع دخالت و خاطی را دستگیر کند، اما صرف دستگیری نمی‌تواند مانع از خشونت‌های بعدی شود و چه بسا که خاطی را جری‌تر سازد، لذا از دادگاه‌ها انتظار می‌رود که سعی کنند تنبیه متناسب را برای رفتارهای خشن پیدا کنند و آن را قویاً به اجرا گذارند.

روش تحقیق

تحقیق حاضر یک تحقیق کیفی است که منطق خاصی را برمی‌گزیند تا کیفیت، معنا، زمینه و یا تصور زنان را نسبت به موضوع خاصی چون خشونت‌های خانگی بررسی کند. از این رو می‌توان روش کیفی مورد استفاده در این پژوهش را پدیدارشناختی نامید. روش پدیدارشناختی عبارت است از فرآیند ایجاد معنا برای تجربه از طریق گفتگو با افرادی که آن تجربه خاص را داشته‌اند. بر خلاف روش کمی که سعی می‌کند پدیده مورد مطالعه را به متغیرهای مشخص و قابل کنترلی نسبت دهد، در تحقیق کیفی تمرکز بر روی فهم موضوع و تصویر چند وجهی و پویایی آن است. این‌گونه روش‌ها به دنبال تحلیل مبتنی بر روش‌های آماری نیست، بلکه به دنبال فهم عمیق رفتارهای انسانی و دلیل انسان‌ها برای آن رفتارهاست. روش‌های کیفی، روش‌های ارزشمندی هستند که می‌توانند در مورد پدیده‌های پیچیده توصیفات غنی را فراهم سازند و یا وقایع منحصر به فرد و یا غیر قابل انتظار را پیگیری نمایند. این روش‌ها می‌توانند تجربیات و تفسیرهایی که توسط کنشگران از وقایع انجام می‌گیرد، روشن سازند. در این تحقیق روش برگزیده شده،

مصاحبه‌های عمیق می‌باشد. به‌کارگیری این روش این امکان را برای محقق فراهم می‌سازد که از تجردگرایی نظریه‌ای به دنیای واقعی کشیده شود. هدف از انجام مصاحبه‌ها، بدست آوردن عقاید و واکنش‌های زنان نسبت به خشونت‌های خانگی بوده‌است. مصاحبه‌های عمیق، غیر ساخت‌یافته و انعطاف‌پذیر می‌باشند و می‌توان آنها را به منزله‌ کنش متقابل میان پرسشگر و پاسخگو دید که به محقق این فرصت را می‌دهد که واقعیت را با الفاظ پاسخگویان بیان نماید. در مصاحبه‌های عمیق هیچ‌گونه فشار اجتماعی بر پاسخگویان برای همراهی نیست؛ بلکه هدف فراهم نمودن فرصت برای آن‌دسته از افرادی است که صدای آنها کمتر شنیده می‌شود. کاربرد این‌گونه روش‌ها نه تنها در فراهم نمودن توصیف‌های غنی نسبت به پدیده‌های پیچیده مفید هستند، بلکه در ساخت و توسعه چارچوب‌های مفهومی و خلق فرضیه‌هایی که می‌تواند پدیده را توضیح دهد نیز مفید است. این روش عمدتاً تولیدکننده اطلاعات کیفی می‌باشد، لذا یافته‌ها به‌سادگی قابل تقلیل به ارقام و اعداد نمی‌باشد.

جامعه مورد مطالعه

جامعه مورد مطالعه در این پژوهش زنان متأهل هستند که در شهر تهران زندگی می‌کنند و محدوده سنی آنها بین ۱۸ تا ۶۳ سال است. معمولاً نمونه مورد مطالعه در تحقیقات کیفی کاملاً مشخص و از پیش تعیین شده نیست و حجم نمونه با سطح اشیاء‌پذیری ارتباط تنگاتنگی دارد. به‌رحال نمونه‌گیری این تحقیق با توجه به ویژگی‌هایی چون تأهل، سطح تحصیلات، شاغل بودن، خانه‌دار بودن و وضعیت اقتصادی صورت گرفته‌است. در این راستا درجه‌ای از انعطاف-پذیری نیز لحاظ می‌گردد، زیرا ممکن است محقق بعد از شروع کار، متغیرهای دیگری را حائز اهمیت بداند. داده‌های این تحقیق بر اساس مصاحبه‌های عمیق با پنجاه زن صورت پذیرفته است. این زنان به صورت تصادفی در پارک‌ها و یا مکان‌های عمومی انتخاب شده‌اند. مصاحبه‌ها توسط دو کارشناس ارشد در رشته پژوهشگری* و مطالعات زنان** صورت گرفته است.^۱ کارشناسان

* آتنا قالی‌باف دانشجوی رشته پژوهشگری، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

** مریم خانعلی‌زاده دانشجوی رشته مطالعات زنان، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

^۱ قابل ذکر است در این تحقیق مجموعاً بیش از ۸۰ مصاحبه عمیق توسط نویسنده و دو دانشجوی دوره کارشناسی ارشد صورت پذیرفته و اگر چه مجموعه یافته‌ها مؤید یکدیگرند و در فهم نظری و تحلیل، بسیار مهم

فوق کاملاً آموزش دیده و در امر پرسشگری مهارت لازم را داشته‌اند. انتخاب دو کارشناس زمینه‌ای را برای برآورد اعتبار و روایی داده‌ها فراهم می‌سازد. با وجود آن‌که پرسشگران کاملاً متفاوت بوده‌اند؛ در مورد سؤالات مختلف به جواب‌های یکسانی رسیده‌اند.

محدودیت‌های تحقیق

همان‌طور که مصاحبه‌های عمیق آشکار می‌سازد، خشونت‌های خانگی محدود به هیچ طبقه اجتماعی نیست اما به خاطر محدود بودن موارد مصاحبه و محدودیت‌هایی که معمولاً در این‌گونه تحقیقات وجود دارد، درباره قربانیان و موقعیت اجتماعی آنها نمی‌توان به تعمیم دست زد.

یافته‌های پژوهش

توصیف داده‌ها

در این قسمت توصیفی از متغیرهای زمینه‌ای ارائه شده‌است: متغیرهای سن، تحصیلات، وضعیت اشتغال زن، وضعیت تأهل، تعداد فرزندان، منطقه محل سکونت، شغل همسر، وضعیت مالکیت منزل، درآمد ماهیانه خانواده، طول مدت ازدواج و سن پاسخگویان هنگام ازدواج.

۱. سن پاسخگویان

از میان زنان متأهلی که مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند، جوان‌ترین آنها ۱۸ ساله و مسن‌ترین آنها ۶۳ ساله است. همچنین میانگین سن افراد مصاحبه شونده در حدود ۳۸ سال و بیشترین فراوانی سنی مصاحبه‌شوندگان نیز در گروه سنی ۳۷ سال است.

و مؤثر واقع شده‌اند؛ اما داده‌های توصیفی عمدتاً بر اساس پنجاه مصاحبه که توسط یکی از کارشناسان فراهم شده، ارائه گشته است.

۲. تحصیلات پاسخگویان

جدول (۱) توزیع فراوانی تحصیلات مصاحبه‌شوندگان

فراوانی تجمعی	درصد فراوانی	فراوانی	تحصیلات
۲	۲	۱	بی‌سواد
۲۲	۲۰	۱۰	زیر دیپلم
۵۶	۳۴	۱۷	دیپلم
۶۸	۱۲	۶	فوق‌دیپلم
۹۲	۲۴	۱۲	لیسانس
۱۰۰	۸	۴	فوق‌لیسانس و بالاتر
	۱۰۰	۵۰	جمع

مطابق با جدول (۱)، ۵۶ درصد پاسخگویان دارای تحصیلات دیپلم و پایین‌تر و ۴۴ درصد مابقی نیز دارای تحصیلات فوق‌دیپلم و بالاتر هستند که از این میان بیشترین میزان تحصیلات مربوط به افراد دیپلمه با ۳۴ درصد کل پاسخگویان و بعد از آن افراد لیسانسه با ۲۴٪ می‌باشد.

۳. وضعیت اشتغال مصاحبه‌شوندگان

جدول (۲) توزیع فراوانی وضعیت اشتغال مصاحبه‌شوندگان

فراوانی تجمعی	درصد فراوانی	فراوانی	وضعیت اشتغال
۵۸	۵۸	۲۹	خانه‌دار
۸۰	۲۲	۱۱	کارمند دولت
۸۲	۲	۱	کشاورز
۸۴	۲	۱	خیاط
۸۶	۲	۱	آرایشگر
۹۶	۱۰	۵	بازنشسته دولت
۱۰۰	۴	۲	کارمند خصوصی
	۱۰۰	۵۰	جمع

افراد مورد مصاحبه در این تحقیق بر اساس دو دسته خانه‌دار و شاغل تقسیم شده‌اند، زنان شاغل زنانی هستند که به کاری غیر از خانه‌داری در بیرون از منزل اشتغال دارند. مشاغلی که زنان مورد مصاحبه در این تحقیق بدان اشتغال دارند، شامل انواع مشاغل دولتی و خصوصی است که کار در آموزش و پرورش از فراوانی بیشتری برخوردار بود و همچنین، مشاغل آزاد زنانه؛ نظیر آرایشگری و خیاطی و نیز کشاورزی در اطراف تهران از دیگر مشاغل زنان است.

۴. وضعیت تأهل مصاحبه‌شوندگان

از آنجا که این تحقیق در میان زنان متأهل تهرانی انجام شده است، تأهل زنان شرط محقق برای مصاحبه بود اما تعدادی از افراد به علت طلاق و یا فوت همسر زندگی مشترک نداشتند. بنابراین ۸۴٪ افراد متأهل، ۸٪ مطلقه و همین میزان نیز زنان همسر فوت شده هستند.

۵. تعداد فرزندان مصاحبه‌شوندگان

در این تحقیق، ۸۶٪ افراد دارای فرزند بودند و میانگین تعداد فرزندان خانواده، ۱/۸۶ بوده است.

۶. درآمد ماهیانه خانواده

۱۴٪ پاسخگویان درآمد پایینی دارند، ۴۴٪ درآمد متوسط و ۴۲٪ افراد از درآمد بالایی برخوردارند.

۷. وضعیت مالکیت منزل

۷۲٪ پاسخگویان مالک هستند. ۱۶٪ مستأجر، ۱۰٪ دارای زندگی مشترک با والدین یکی از زوجین و ۲٪ نیز ساکن منزل سازمانی‌اند.

۸. شغل همسران

بیشترین فراوانی مربوط به مشاغل دولتی (۳۶٪) و آزاد (۳۴٪) بوده است.

۹. طول مدت ازدواج پاسخگویان

۳۲٪ از پاسخگویان، ۶-۱۲ سال از زمان ازدواج‌شان گذشته است که بیشترین فراوانی را شامل می‌شود. پس از آن کسانی هستند که بیش از ۱۹ سال (۲۸٪) با همسرانشان زندگی مشترک دارند. زندگی مشترک با کمتر از ۶ سال و نیز بین ۱۳-۱۹ سال با فراوانی (۲۰٪) در ردیف آخر قرار می‌گیرند.

۱۰. سن ازدواج

بیشتر پاسخگویان (۴۰٪) در بین سنین ۲۲-۲۵ سال، ۳۲٪ بین ۱۸-۲۱ سال، تنها ۵ نفر در سنین زیر ۱۸ سال (۱۰٪) و ۹ نفر (۱۸٪) در سنین بالای ۲۵ سال ازدواج کرده‌اند.

۱۱- منطقه محل سکونت

تعداد پاسخگویان مناطق ۱، ۲ و ۳ (مناطق بالای شهر تهران) ۱۶ نفر است. مناطق ۴، ۵، ۶، ۷ و ۸ (مناطق متوسط شهر تهران) جمعاً ۲۱ نفر پاسخگو دارد و مناطق ۱۰ و پایین‌تر از آن مناطق پایینی هستند که جمعاً ۱۳ نفر از پاسخگویان ساکن این مناطق هستند.

تحلیل داده‌ها

تبیین زمینه‌های شکل‌گیری خشونت

یقیناً با شناسایی شرایطی که خشونت خانگی در آن رخ می‌دهد، این امکان فراهم می‌گردد تا استراتژی‌های جلوگیری از خشونت و حمایت از قربانیان بهتر طراحی گردد. نتایج مصاحبه‌های عمیق شاخص‌هایی را در این ارتباط پیشنهاد می‌کند. قطعاً خشونت‌های خانگی اختصاص به طبقات اجتماعی، شرایط خانوادگی و یا قشرهای خاصی ندارد و می‌تواند در هر نوع خانواده‌ای نمود پیدا کند اما نوع خشونت و شدت و یا ضعف آن با توجه به شرایط خانواده‌ها متفاوت است و از این رو می‌توان گفت بعضی از گروه‌ها نسبت به دیگران بیشتر در معرض خطر این نوع خشونت‌ها هستند.

دلایل و عوامل پیچیده‌ای در مورد ریشه و منشأ و بستر شکل‌گیری خشونت وجود دارد و نمی‌توان آن عوامل را به راحتی شناسایی کرد و یا در طبقه‌بندی‌های ساده‌ای خلاصه کرد. عوامل شناسایی شده حاکی از اهمیت ارتباطات و مناسباتی است که تحت فشارهای اجتماعی، روانی و یا اقتصادی نمود می‌یابند. بنابر تصورات زنان، مردان به دلایل مختلفی دست به خشونت می‌زنند، اما از نظر آنها، مهم این است که متن اجتماعی به‌اندازه کافی مشوق خشونت مردان علیه زنان است. تصویرهایی که زنان را کم ارزش و یا حتی زیر چشم می‌سازد با چنان وسعتی زندگی اجتماعی آنها را احاطه کرده است که به صورت بخشی از زندگی عادی زنان در آمده است. این - گونه تصویرها نه تنها خشونت علیه زنان را مشروعیت می‌بخشد، بلکه نیاز زنان را مطابق با خواسته‌های مردان تعریف می‌کند. از دید زنان عوامل عمده‌ای که موجب درگیری و خشونت در خانواده می‌گردد عبارت اند از: بیکاری همسران، اشتغال زنان، مشکلات مالی، عدم آشنایی زوجین با مهارت‌های زندگی، دخالت خانواده‌ها، خصوصاً خانواده شوهر، اختلاف سلیقه تربیت بچه‌ها، عدم رضایت از روابط زناشویی، وفادار نبودن مردان، رفیق بازی مردان، پنهان‌کاری، اعتیاد، اختلاف طبقاتی زیاد میان زوجین، اختلاف سنی نامعقول و نامتناسب، خونسردی بیش از حد یک طرف و عصبانیت طرف دیگر، بیماری‌های عصبی.

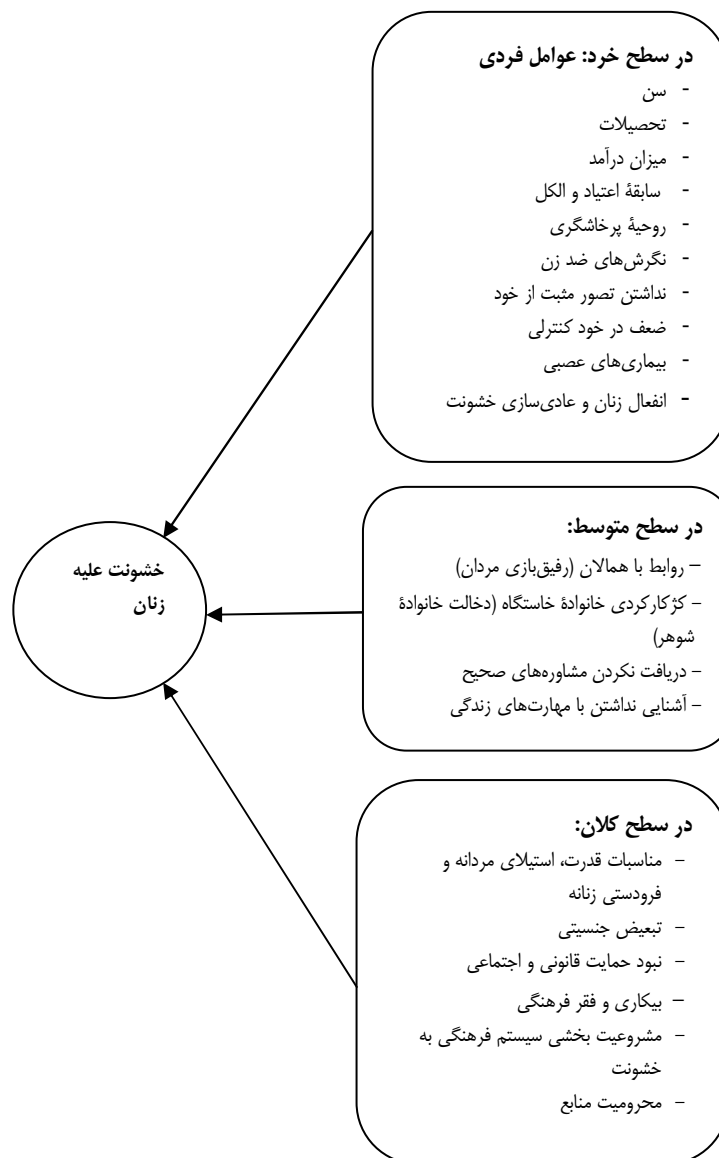
عوامل فوق در دو دسته عوامل فردی و ساختاری، قابل طبقه‌بندی است. در ارائه راهکارها و استراتژی‌ها این گونه طبقه‌بندی از اهمیت خاصی برخوردار است. همان‌طور که بستر شکل‌گیری خشونت، منبعث از عوامل ساختاری و فردی است، استراتژی‌ها نیز باید متناسب با این دو سطح باشند. بعضی از استراتژی‌ها ناظر به جنبه‌های فردی است و برخی از آنها ناظر به جنبه‌های ساختاری است.

دستیابی به یک مدل نظری

اگر چه تاکنون تلاش‌های بسیاری از سوی جرم‌شناسان و جامعه‌شناسان صورت گرفته تا به نظریه‌های جامعی دست یابند؛ اما به نظر می‌رسد میزان موفقیت آنها محدود و اندک بوده است. کلیه تئوری‌های موجود فقط بخشی از واقعیت خشونت را توضیح می‌دهند و برتری یک مدل بر مدل دیگر بستگی به اجزاء به‌کار رفته در مدل، کارایی و صحت مدل جهت تبیین واقعیت اجتماعی دارد. مصاحبه‌های عمیق نشان می‌دهد که در بروز خشونت‌های خانگی عوامل مختلفی

مؤثرند. اگر چه شناسایی و دسته‌بندی این عوامل از طریق تحقیقات کیفی میسر است؛ تعیین سهم هر یک از عوامل مذکور در تبیین موضوع، مستلزم تحقیقات کمی و کیفی توأمان می‌باشد که از عهده این تحقیق به‌تنهایی خارج است. با توجه به شناخت عوامل مؤثر در شکل‌گیری خشونت می‌توان آنها را در دو دسته عوامل فردی و ساختاری تقسیم‌بندی کرد. این عوامل در سه سطح جامعه‌شناسی خرد، متوسط و کلان قابل تبیین می‌باشند.

سطح خرد اشاره بر ارتباطات و تعاملات اجتماعی کنشگران اجتماعی با خانواده، دوستان و همکاران دارد. در این‌جا منزلت‌های اجتماعی و نقش‌های اجتماعی مهم‌ترین اجزاء تشکیل‌دهنده ساخت اجتماعی می‌باشند. در این سطح با شناسایی فاکتورهای فردی و تمرکز بر روی اعمال افراد در گروه‌ها می‌توان به عواملی دست یافت که بر روی انتخاب خشونت به عنوان یک رفتار تأثیر می‌گذارد. برای مثال عواملی چون سن، تحصیلات، درآمد، سابقه مصرف الکل و مواد مخدر می‌تواند در رفتار خشونت‌آمیز مؤثر باشد. در سطح متوسط، ارتباط فرد با خانواده و یا گروه‌های اجتماعی که به شخص نزدیک است، مطمح نظر است. در سطح کلان، تأکید بر فرآیندهای اجتماعی بزرگتری است که روابط را در سطح خرد شکل می‌دهند. فرآیندهای کلان عبارتند از اجبارهای اجتماعی نهادینه شده و اجبارهای فرهنگی و اقتصادی که می‌تواند جوی را خلق کند که در آن خشونت مورد تشویق و یا مورد تکفیر قرار گیرد. در این تحقیق نویسنده به لحاظ ماهیت روش کیفی، به‌هیچ‌وجه قصد ندارد برای تبیین موضوع خشونت از مدل واحد و مجردی بهره جوید؛ بلکه با توجه به پیچیدگی‌های خشونت خانگی بر آن است تا مدل فرضیه‌ای خود را بر اساس روایت و تجربه زیسته زنان و تصور آنها نسبت به زمینه شکل‌گیری خشونت و عواملی که در این راستا شناسایی شده‌اند؛ بنا نماید و در صورت لزوم ممکن است چند رویکرد نظری با هم ادغام گردند تا فهم درستی از مسئله حاصل شود.



پنهان‌سازی، مدارا و تداوم خشونت

زنان به دلایل مختلفی سعی دارند که خشونت علیه خود را کتمان، حاشا، غیرمهم، جزئی و یا عادی نشان دهند. در ورای این‌گونه تصورات متنوع که یک سر آن را حاشا و سر دیگر آن را عادی‌سازی، تشکیل می‌دهد، پیوستگی الگوهای فرهنگی و رفتاری نمایان می‌گردد و این الگوها

حاکمی از آن است که خشونت علیه زنان و شیوه مواجهه با آن، خصیصه ثابتی از زندگی اجتماعی است. به عبارتی خشونت‌های خانگی علیه زنان به موقعیت‌های جنسیتی آنها گره خورده است و معمولاً زنان آن را نادیده می‌گیرند زیرا این عقیده رایج است که خشونت واقعی در خیابان و در فضای عمومی و توسط غریبه‌ها رخ می‌دهد.

در میان زنان مصاحبه شده عدم تعادل قابل توجهی بین تصور آنها نسبت به خشونت و پاسخ واقعی به خشونت دیده می‌شود. به این معنا که زنان از یک‌طرف خشونت علیه خود را جدی می‌پندارند اما از طرف دیگر سطح بالایی از مدارا، حاشا و یا کتمان خشونت‌های خانگی دیده شده است. زنان به لحاظ فرهنگی و اجتماعی به این باور رسیده‌اند که خشونت علیه آنها امری عادی و حتی در شرایط خاصی توجیه شده است. به عبارتی، بسیاری از آنها خشونت را به‌عنوان بخشی از هنجارهای اجتماعی و فرهنگی که به مناسبات جنسیتی مربوط می‌شود، پذیرفته‌اند. در جوامعی مثل جوامع ایرانی که زن‌ها مسئولیت هماهنگی در خانواده را برعهده دارند، اگر خشونت را گزارش دهند و خانواده درهم بریزد، آنها مورد سرزنش واقع می‌شوند. یعنی زنان به شدت تحت تأثیر فشارهای فرهنگی و اجتماعی هستند تا ساکت بمانند. ترس از آبرو، ترس از طلاق، ترس از بدنامی باعث این سکوت اجباری است.

خانمی ۶۳ ساله، فوق دیپلم و شاغل می‌گوید:

« زن‌ها چاره‌ای ندارند، اکثر خانم‌هایی که تحمل می‌کنند خانواده‌ای ندارند که پیش‌اش بروند. کجا بروند؟ و از همه مهمتر اگر بروند بچه‌هایشان را از آنها می‌گیرند.»

خانمی ۳۰ ساله، دیپلم و خانه‌دار:

«... الان من فکر می‌کنم اگر بخوام طلاق بگیرم، سربار خانواده‌ام می‌شوم، خواهرم می‌خواهد ازدواج کند، می‌گویند خواهر بزرگ‌اش طلاق گرفته. داداشم می‌خواهد زن بگیرد همین طور.»

زنان مسن‌تر خشونت کمتری را علیه خود گزارش کرده‌اند، این موضوع به دو صورت قابل تفسیر است. از یک طرف زنان مسن‌تر کنترل بیشتری بر زندگی خود نسبت به زنان جوان‌تر دارند. از طرف دیگر با بالا رفتن سن، خشونت علیه آنها کاهش می‌یابد.

زری با تحصیلات سیکل که مدت ۲۵ سال از زندگی زناشویی او می‌گذرد و ۴۴ ساله است،

می‌گوید:

«من زمانی که ازدواج کردم، شوهرم همه جور عادت‌های داشت: بد دهن بود، فحاشی می‌کرد، کتک می‌زد، وسایل را می‌شکست، دیر می‌آمد خانه... نمی‌گذاشت من از خانه بیرون بروم... ولی الان برعکس شده، الان ۱۵ سال است که زندگی را من در دست گرفته‌ام، هرکاری دلم خواست می‌کنم، بیرون میرم، می‌تونم مسافرت برم، کاری به کارم نداره».

مصاحبه‌های کیفی آشکار می‌سازد که خشونت علیه زنان عادت‌های ریشه‌دار است و نکته جالب اینکه که بسیاری از زنان خصوصاً آنهایی که مسن‌ترند، خشونت را به عنوان بخش طبیعی از زندگی زناشویی خود درک می‌کنند، لذا با آن کنار می‌آیند:

خانمی ۳۷ ساله، با تحصیلات زیر دیپلم و شاغل که ۱۹ سال است ازدواج کرده، می‌گوید:

«... اوایل دیر می‌آمد، نگرانش می‌شدم، گریه می‌کردم، اعصابم خورد می‌شد. می‌گفتم: چرا دیر آمدی و توقع داشتم قانع کند ولی وقتی می‌آمد داد و بیداد می‌کرد، در را می‌بست و می‌رفت! طلبکار هم بود. جایی مرا رساند که خیلی حالم بد شد، پیش این دکتر و آن دکتر و پیش روان‌شناس و... می‌رفتم. الان دیگه بهش گفتم برایم مهم نیست، واقعاً هم نیست. اصلاً شب‌ها دیگر خانه نیاید مهم نیست. به برادرم گفتم مثل برای ما یک مترسکه، ولی آن خدایی که بالای سر است جوابش را می‌دهد...»

خانمی ۳۰ ساله، دیپلم و خانه‌دار که ۱۱ سال از ازدواج‌اش می‌گذرد:

«...من الان سعی می‌کنم که خودم را به بی‌خیالی بزنم. بعضی جاها خیلی اهمیت ندهم. اوایل می‌گفتم کجا بودی؟ کی رفتی؟ چرا زنگ زدم گوشیت خاموش بود؟ ولی الان نه. الان می‌خواهد برود بیرون فقط می‌گویم به سلامت!»

اما موضوع در زنان جوان متفاوت به نظر می‌رسد. زنان جوان معمولاً کمتر از زنان مسن و میانسال اصرار بر حاشا و یا انکار و یا پنهان‌سازی خشونت علیه خود را دارند، لذا آنها بیشتر در مورد تجربیات خود حرف می‌زنند.

خانمی ۳۲ ساله، لیسانس و شاغل که ۵ سال است ازدواج کرده، ۲ بار قصد جدایی داشته اما با مراجعه به وکیل و دادگاه، هر بار او را به مشاوره ارجاع داده‌اند، می‌گوید:

«...اوایل خیلی ناراحتی می‌کردم، مثلاً وقتی چیزی پیش می‌آمد من هم ناراحتی می‌کردم و دعوا بالا می‌گرفت و داد و بیداد و... ولی الان دیگه نه، الان بعد از ۳-۴ سال دیگه کاری ندارم، دیگه می‌دانم که کاری نمی‌توانم بکنم...»

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نحوه برخورد با موضوع خشونت در میان دو گروه سنی (زنان جوان و میانسال) متفاوت است.

روایت زنان شاغل از تجربیات خود می‌تواند ما را به این فرضیه برساند که ارتقاء و پیشرفت زنان نه تنها خشونت علیه آنها را کاهش نداده، بلکه بعضاً افزایش خشونت را در برداشته است. شاید دلیل این امر آن باشد که بسیاری از مردان نسبت به تغییر نقش‌های زنان با خشونت پاسخ داده‌اند و آن‌را تهدیدی جدی علیه برتری خود ارزیابی می‌کنند. جالب است که بدانیم خشونت‌های مبتنی بر جنسیت بیشتر عامدانه رخ می‌دهد و حتی به موقعیت‌هایی بسط می‌یابد که جنبه ارتباط جنسی هم ندارند مانند تهدید، وابستگی اقتصادی و خشونت‌های روانی.

بنابراین می‌توان گفت که کسب درآمد، منزلت اجتماعی زنان را چندان در خانواده تغییر نمی‌دهد و بر قدرت آنها نمی‌افزاید. چنانکه بعضی از زنان شاغل می‌گویند حتی آنها بر روی آنچه که کسب می‌کنند کنترل ندارند.

– خانمی ۶۲ ساله، لیسانس، بازنشسته مخابرات و ساکن منطقه دو می‌گوید:

«... شوهرم خیلی پرخاشگر است، داد می‌زند، حرف‌های رکیک می‌زند، تهمت‌های ناجور می‌زند، مرا از خانه بیرون می‌کند، خانه داشتم، به زور خانه‌ام را گرفت، با کتک و گریه و فحش مرا به محضر برد، وکالت بلاعزل گرفت. الان ۳۰ سال است که تمام اختیار خانه دست اوست و اصلاً می‌گوید من صاحب خانه هستم! یک زمین داشتم، باز وکالت گرفت با دروغ و دغل که من می‌خواهم بسازم و وکالت برای ساختنش است، وکالت که گرفت رفت فروختش، پول‌اش را هم خورد، پس اندازم را هم اگر بفهمد ازم می‌گیرد. سر این مسئله من ناراحتی قلبی گرفتم، بیش از آنکه قضیه پول‌اش باشد سر این است که حرف زور می‌زند...»

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، زنان معمولاً روابط خشونت‌آمیز را ترک نمی‌کنند. تعامل فاکتورهای حقوقی، ایدئولوژیکی، اقتصادی و اجتماعی این امر را برای آنها مشکل می‌سازد. زن‌ها عمدتاً به‌خاطر دلایل زیر ترجیح می‌دهند که در روابط خشونت‌آمیز باقی بمانند: وابستگی‌های اقتصادی، مشکلات اجتماعی، ایدئولوژی مادری و تأکید بر عطف مادانه، نبود حمایت‌های قانونی، فزونی هزینه‌های طلاق بر هزینه‌های ماندن در روابط خشن، امید گرایی و حفظ خانواده، ترس.

استراتژی‌های مقابله با خشونت

مصاحبه‌های عمیق با زنان نشان می‌دهد که زنان به صورت‌های مختلفی به خشونت علیه خود واکنش نشان می‌دهند. اگر چه بعضی از این استراتژی‌ها ممکن است خشونت علیه زنان را کاهش دهد، اما مفاهیم قالبی چون آسیب‌پذیری زنان و یا منفعل بودن آنها و یا اینکه مردان قوی‌تر و یا خشن‌ترند را زنده نگه می‌دارند و آنرا تداوم می‌بخشند. از آنجا که زنان خشونت‌های خانگی را امری خصوصی می‌پندارند، کمتر به دنبال راه‌حل‌های ساختاری برای مقابله با آن هستند. قابل ذکر است که اتخاذ هر نوع استراتژی به عوامل مختلفی چون سن، طبقه و پایگاه اجتماعی، سطح تحصیلات، استقلال مالی و شغلی، برخورداری از حمایت‌های خانوادگی، قانونی و از همه مهم‌تر نوع خشونت و جدیت آن بستگی دارد. بعضی از استراتژی‌ها به شرح زیر است:

گذشت و مدارا

برای مثال زنان مسن استراتژی مقابله با خشونت را نه در مقاومت بلکه در سکوت، گذشت و تسلیم جستجو می‌کنند. به نظر آنها این شیوه‌ها زودتر خشونت را فیصله می‌بخشد.

خانمی ۵۱ ساله، فوق دیپلم و بازنشسته آموزش و پرورش می‌گوید:

«...من اول فکر می‌کردم اگر جوابش را بدهم و مقابله کنم، بهتر است. یک بار در اوج عصبانیت یکی اون گفت یکی من گفتم. بعد دیدم خودم در معرض خطر. دیدم این‌طوری شوهرم به اوج می‌رسد. بعد از آن حالت تسلیم گرفتم، دیدم آرام شد. چون او در روند عصبانیتش همین‌طور ادامه می‌دهد.»

از طرفی شاید پذیرش این‌گونه استراتژی‌ها به دلیل آن است که زنان مسن در مقایسه با زنان جوان آنرا عادی می‌دانند و به عنوان بخشی از سرنوشت زندگی روزمره خود پذیرفته‌اند و یا ممکن است این امر به دلیل پا به سن گذاشتن، زنان از منزلت بیشتری برخوردار می‌شوند و حمایت بچه‌ها را در کنار خود می‌یابند. لذا خشونت علیه آنها کاهش می‌یابد و بنابراین می‌توان با خشونت‌های جزئی با گذشت برخورد کرد.

مقاومت

برخلاف زنان مسن، زنان جوان‌تر هرگونه خشونتی را علیه خود یک‌نوع تعرض و اقتدار مردانه می‌دانند. این‌گونه زنان به جای تسلیم شدن، معمولاً مقاومت را برمی‌گزینند. آنان عمدتاً کسانی هستند که رویکرد سیاسی و مدرن به نقش‌های زنان و مردان در جامعه دارند.

مقابله به مثل

تعداد کمی از زنان موجود نمونه به این سؤال "که چگونه با خشونت علیه خود مقابله می‌کنند؟" پاسخ داده‌اند که "دقیقاً مقابله به مثل می‌کنند."

شکایت و دریافت حمایت‌های قانونی

بیشتر زنان به جای آنکه ساخت‌های قدرتی موجود را به چالش بکشند با خشونت علیه خود به صورت فردی برخورد کرده و به این ترتیب مناسبات اجتماعی موجود را حفظ می‌کنند. زنان نوعی تفسیر محافظه‌کارانه از خشونت علیه خود دارند و آن را به‌عنوان امری اجتناب‌ناپذیر و خصوصی می‌دانند و تجربه خشونت را در زمینه زندگی واقعی خود به‌عنوان زن پذیرفته و آن را بخشی از سرنوشت خود می‌دانند.

خانمی ۲۵ ساله، دیپلم و خانه‌دار می‌گوید:

«... من خودم بیشتر با صبر کارهایم را جلو بردم، موفق هم بودم. فکر می‌کنم باید یک طرف کوتاه بیاید، یک طرف باید «نیم من» باشد، هر دو طرف «من» نباشند...»

زنان در واقع شک دارند که اگر مسئله را گزارش کنند، تفاوتی ایجاد شود. آنان معمولاً به خاطر وفاداری‌های خانوادگی و یا پایبندی به اجبارهای فرهنگی-اجتماعی که آنها را دعوت به سکوت می‌کند، حرف نمی‌زنند و معتقدند که مراجعه به مراجع قانونی باید آخرین مرحله باشد.

خانمی ۴۵ ساله، با تحصیلات زیر دیپلم و خانه‌دار می‌گوید:

«...کسی که واقعاً کارد به استخوانش رسیده باشد، باید برود شکایت کند ولی در حد معمول آن نیازی نیست.»

زنان نه تنها به پیگیری مراجع قانونی اعتقادی ندارند بلکه گمان دارند مراجعه به مراجع قانونی می‌تواند کار را از این که هست بدتر کند و کل خانواده را به خطر اندازد.

خانمی ۳۷ ساله، لیسانس و شاغل می‌گوید:

«... وقتی پای یک زن به مراجع رسمی باز شود، اگر به زندگی‌اش برگردد، بدتر می‌شود. من خودم دیدم. من فکر می‌کنم زن وقتی باید به این مراجع برود که تصمیم قطعی به جدایی گرفته باشد.»

خانمی ۳۵ ساله، با تحصیلات زیر دیپلم و خانه‌دار می‌گوید:

«... من معتقدم آدمی که می‌خواهد شکایت کند، باید شکایت کند و برود. چون روی آدم بهم باز می‌شود. یکبار که پرده حیا کنار برود، تمام است..»
 به نظر می‌رسد که زنان در دور تسلسلی قرار می‌گیرند که خیلی راه خروج ندارد.

مقابله روانی و محرومیت مردان از روابط زناشویی

عمده زنان خشونت‌های مردان علیه خود را با خشونت‌های عاطفی و روانی پاسخ می‌دهند از جمله این شیوه‌ها می‌توان به قهر کردن، محرومیت مردان از هم بستری، فحاشی و تحقیر کردن مردان در برابر دیگران نام برد.

خانمی ۳۴ ساله، لیسانس و خانه‌دار می‌گوید:

«...من تا جایی که بتوانم دوست دارم تلافی کنم. مثلاً در جمع یک حرفی می‌زنم که ضایع شود یا مسخره‌اش می‌کنم یا اگر هر روز غذایش را گرم می‌کردم، آن روزها این کار را نمی‌کنم، یعنی رغبت نمی‌کنم که انجام دهم...»

پناه بردن به مکان‌های زیارتی

از آنجا که زنان مایل نیستند در مراحل اولیه مسائل درون خانواده خود را با دوستان و یا خویشاوندان خود در میان بگذارند، معمولاً برای مقابله با خشونت و کسب آرامش به مکان‌های زیارتی رو می‌آورند.

قهر کردن و پناه آوردن به خانه پدری

خانمی ۴۵ ساله، با تحصیلات زیر دیپلم و خانه‌دار می‌گوید:

«...من خیلی قهر می‌کردم، می‌رفتم خانه مادرم ولی دنبالم نمی‌آمد، خودم می‌رفتم، خودم هم برمی‌گشتم.»

طلاق

خانمی ۶۰ ساله، دیپلم و بازنشسته آموزش و پرورش می‌گوید:

«...زن‌ها چاره‌ای ندارند، بعضی‌ها زندگی می‌کنند اما من خوشبختانه حمایت خانواده را داشتم، استقلال مالی هم داشتم، در یک برهه‌ای معجزه شد و حاضر شد طلاقم بدهد. البته راحت نشدم، آدم یک ازدواج ناموفق داشته باشد تا آخر عمر درگیره...»

نتیجه‌گیری

مطالعات بین فرهنگی نشان می‌دهد که خشونت‌های خانگی با وجود آنکه رایجترین نوع خشونت می‌باشد، کمتر مورد توجه جرم‌شناسی سنتی واقع شده‌است. گستردگی این پدیده در فرهنگ‌های مختلف نشان می‌دهد که خشونت امری شخصی یا خصوصی نیست بلکه یک مسئله عمومی است و عمومیت داشتن آن به قول دورکیم به لحاظ اجتماعی بودن آن است. به این معنا که خشونت در عمق رویه‌های فرهنگی و مناسبات اجتماعی ریشه دارد. خشونت علیه زنان مانع تساوی، توسعه و دسترسی آنها به فرصت‌ها جهت به‌دست آوردن تساوی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌شود.

بیشتر تبیین‌های رایج از خشونت ناتمام و جزئی هستند، چون به‌طور جداگانه بر پدیده خشونت تأکید می‌کنند، بدون آنکه سعی در ارائه چهارچوب جامعی که دربرگیرنده خشونت‌های ساختی، نهادی و بین فردی است.

اگر چه اندازه‌گیری درست خشونت‌های خانگی بسیار مشکل است؛ اما محققان معتقدند که این مسئله در میان همه طبقات و نژادها شایع است و رایج بودن این پدیده در میان طبقات پایین نسبت به سایر طبقات محرز نیست، چرا که طبقات متوسط و بالا، بیشتر سعی می‌کنند خشونت را مخفی نگه‌دارند و یا آنرا انکار کنند.

خشونت علیه زنان همواره به عنوان یک شیوه مشروع جهت ابراز سلطه مردانه بوده‌است و به‌عبارتی نوعی کنترل اجتماعی است که مستقیماً از ساخت مردسالاری برمی‌خیزد. اگر چه امروزه به لحاظ اجتماعی، کتک زدن زنان، قبیح شمرده می‌شود؛ اما با توجه به زمینه‌های تاریخی و سنتی آن هنوز مشروعیت دارد و شاید به همین علت است که اکثر افراد این مسائل را خصوصی تلقی می‌کنند.

خشونت‌های خانگی با انزوای اجتماعی و بی‌قدرتی زنان در خانواده در ارتباط است. بسیاری از زنان گمان می‌کنند که راه‌های محدودی در اختیار دارند، لذا باید در روابط خشن باقی بمانند. زنان به‌دلایل مختلفی از جمله فشار هنجارهای اجتماعی که طلاق را تأیید نمی‌کند، و به دلایل احتمال از دست دادن بچه‌ها، برچسب‌های اجتماعی، محرومیت منزلتی، نبود حمایت‌های اجتماعی و قانونی؛ ماندن در روابط خشونت‌آمیز را بر طلاق ترجیح می‌دهند.

اگرچه تصور زنان نسبت به اینکه خشونت چیست و چگونه تعریف می‌شود، با توجه به متغیرهایی چون سن، تحصیلات و طبقه متفاوت است؛ اما بسیاری از زنان در این مسئله توافق دارند که مردان اعمال خشونت را به لحاظ فرهنگی قابل قبول می‌دانند و نیز بر این امر تأکید دارند که به واسطه فرآیند اجتماعی شدن، یاد گرفته‌اند که برتری مردان را بپذیرند.

عدم توازن قدرت و موضوع جنسیت و دخالت خانواده‌ها تقریباً توسط بسیاری از پاسخگویان به عنوان علل شکل‌گیری خشونت مطرح شده است.

زنان کاملاً بر این موضوع آگاه هستند که در جامعه با تبعیض با آنها برخورد می‌شود و تصویری که زنان را کم‌ارزش جلوه می‌دهد، خشونت مردان علیه زنان را عادی می‌سازد و مشروعیت می‌بخشد.

اگر چه تجربیات زنان با اشخاص بر آنها شناخته شده است؛ معمولاً آن‌را عادی، نادیده و یا جزئی می‌گیرند. وابستگی اجتماعی، اقتصادی و حقوقی زنان به‌طور تاریخی آنها را در موضع فروتری قرار داده و در مقابل پرخاشگری مردان آسیب‌پذیر ساخته است. بسیاری از زنان، خصوصاً آن دسته که مدت زیادی از ازدواج آنها می‌گذرد؛ با شیوه عادی‌سازی با خشونت علیه خود کنار می‌آیند، حال آنکه زنان جوان‌تر نسبت به این‌گونه مسائل حساس‌ترند و به شدت متوجه عواقب روحی، عاطفی و روانی موضوع هستند. در این تحقیق زنان جوان تحصیل کرده قادر به تحلیل موضوع بر حسب مناسبات جنسیتی خود بوده اند علی‌رغم بعضی از مقاومت‌ها، که با متغیرهایی چون سن، پایگاه اجتماعی- اقتصادی و نوع شغل قابل توجه است، نتایج تحقیق آشکار ساخت که خشونت خانگی محدود به هیچ طبقه‌ای نیست و موقعیت شغلی زنان بطور خودکار و به صورت قطعی خشونت علیه آنها را کاهش نمی‌دهد. از طرفی عمده زنان مسئله خشونت‌های خانگی را امری خصوصی و شخصی می‌دانند که دوست ندارند راجع به آن واضح و آشکار با هر کس سخن بگویند و بسیاری از آنها معتقدند که موضوع خشونت‌های خانگی به خودی خود حل و فصل خواهد شد. پاسخ زنان به خشونت غالباً با تعجب، شوک، خجالت و خود سرزنشی همراه است و بسیاری از زنان به علت خصوصی پنداشتن موضوع، به دنبال راه- حل‌های ساختاری برای مقابله با آن نیستند؛ لذا با استراتژی‌های فردی با خشونت علیه خود برخورد می‌کنند. اتخاذ هر نوع استراتژی به عوامل مختلفی چون سن، طبقه، سطح تحصیلات، استقلال مالی و شغلی و برخورداری از حمایت‌های خانوادگی و قانونی و از همه مهم‌تر نوع خشونت و جدیت آن بستگی دارد. زنان به حمایت‌های قانونی چندان امیدی ندارند چون

معتقدند محتوای قانون و اجرای آن به شدت مردانه تعریف شده است. از طرفی وفاداری‌های خانوادگی و پایبندی به اجبارهای فرهنگی - اجتماعی آنها را دعوت به سکوت می‌کند. آنها معتقدند که مراجعه به مراجع قانونی باید آخرین مرحله باشد و قبل از آن به هیچ وجه حاضر نیستند کل خانواده را به خطر اندازند.

پیشنهادات و ارائه راهکارها

استراتژی‌های پیشگیری از خشونت با توجه به عوامل تأثیرگذار به صورت زیر قابل دسته‌بندی هستند:

۱. خانواده‌محوری

با توجه به نقش خانواده‌ها در امر خشونت باید بخشی از برنامه‌های جلوگیری از خشونت بر خانواده‌ها متمرکز شود. از این رو برنامه‌های خانواده‌محور توصیه می‌گردد. هدف از این برنامه‌ها بهبود بخشیدن به روابط اعضای خانواده و بالا بردن مهارت‌هایی است که کمک می‌کند فرزندان در خانواده مشکلات را به صورت‌های غیر خشن حل کنند.

۲. استراتژی‌های اجتماعی - توسعه‌ای

این استراتژی‌ها به افراد جامعه یاد می‌دهد که با موقعیت‌های سخت چگونه کنار آیند و چطور مشکلات را بدون توسل به خشونت حل کنند. آموزش از طریق موسیقی، هنر و نقاشی جهت سرزنش رفتارهای خشن و برپایی تئاترهای خیابانی جهت آگاهی دادن (این تجربه در کشور بنگلادش پیاده شده و بسیار موفق بوده است)، می‌تواند پیشنهادهایی عملی در این موارد باشد.

۳. تغییرات ساختاری

کاهش فشارهای اجتماعی از طریق ترویج دموکراسی، توزیع عادلانه درآمد، و تنظیم صحیح روابط اجتماعی است که نیازمند برنامه و اجرا در سطوح کلان اجرایی کشور است.

۴. برخورد قانونی با خشونت

۵. مشارکت نهادهای اجتماعی

اگر چه راه‌حل‌های قانونی و برخورد نظام کیفری با مسئله خشونت‌های خانگی از اهمیت بسزایی برخوردار است اما برخورد با خشونت‌های خانگی را نباید صرفاً در محدوده قانون و قانون‌گذاری و اجرای آن دید. آموزش و آگاهی اجتماعی و حمایت از قربانیان خشونت خانگی نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. از جمله راهکارهای عملیاتی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. درگیر کردن نهادهای اجتماعی چون صدا و سیما جهت آموزش و ایجاد آگاهی،
۲. درگیر کردن نهاد آموزش و پرورش جهت شناسایی بچه‌های خشن در مدارس و ارائه مشاوره به موقع به آنها،
۳. درخواست کمک از سازمان‌های مردم‌نهاد، جهت آموزش و آگاهی دادن همگانی،
۴. برگزاری کلاس‌های اجباری برای مردان ۱۴ تا ۱۸ ساله،
۵. تغییر رفتار مردان خشن با ارائه مشاوره به موقع و برخوردهای جدی قانونی.

منابع

- اعزازی، شهلا (۱۳۸۳) زن، معمار جامعه مردسالار؛ مصاحبه‌گر: شبنم عظیمی نژادان، تهران: اختران.
- افتخار، حسن و دیگران (۱۳۸۳) "ویژگی‌های فردی قربانیان همسرآزاری در مراجعین به مراکز سازمان پزشکی قانونی"، فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی، شماره ۱۲، صفحات ۲۵۰-۲۷۰.
- رئیسی سرتشنیزی، امرا... (۱۳۸۱) "خشونت علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن"، پژوهش زنان، دوره ۱، شماره ۳، صص ۴۵-۶۵.
- سیف ربیعی، محمد علی و دیگران (۱۳۸۱) "همسر آزاری و عوامل مؤثر بر آن"، پژوهش زنان، فصلنامه مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران، شماره ۴، صفحات ۵-۲۵.
- شمس اسفند آباد، حسن و دیگران (۱۳۸۲) "بررسی میزان رواج همسر آزاری و عوامل مؤثر بر آن"، پژوهش زنان، فصلنامه مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران، شماره ۵، صفحات ۵۹-۸۲.
- قاضی طباطبائی و دیگران (۱۳۸۲) "طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی علیه زنان"، دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری.

- Anderson, M. (1997). *Thinking about Women: Sociological Perspective on Sex and Gender*. University of Delaware, New York, Allyn and Bacon, 4th ed.
- Aneshensel, C. (1992). "Social Stress: Theory and Research". *Annual Review of Sociology* 18: 15–38.
- Bandura, A. (1977). *Social Learning Theory*. New York: General Learning Press.
- Beirne, P and Messerschmidt, James (1995) *Criminology*; Harcourt Brace & Company, USA.
- Chesney-Lind, M. (1989). "Girls' Crime and Women's Place: Toward a Feminist Model of Female Delinquency". *Crime and delinquency*, Vol.35, No.1, pp:5-29.
- Daly, K. and Meda Chesney- Lind. (1988). "Feminism and Criminology" *Justice Quarterly*, 5(4):101-43
- Daly, K. (1994). *Gender, Crime and Punishment*. Yale University.
- Dobash, R. (2003). "Domestic Violence: Arrest, Prosecution, and Reducing Violence". *Criminology & Public Policy*, Vol. 2, No 2. pp:313-318.
- Dobash, R.E. & R. Dobash (1992). *Women, Violence and Social Change*, London: Routledge.
- Dugan, L. (2003). "Domestic Violence Legislation: Exploring Its Impact on the Likelihood of Domestic Violence, Police Involvement and Arrest". *Criminology & Public Policy*, Vol. 2, No 2. pp: 283-312.
- Fikree, F.F and Bhatti, L. I. (1999). "Domestic Violence and Health of Pakistani Women". *International Journal of Gynecology & Obstetrics*.
- Gelles, R. J. (1993). "Constraints against Family Violence: How Well Do They Work?". *American Behavioral Scientist*, 36 (5): 575–587.
- Goode, W. (1971). "Force and Violence in the Family". *Journal of Marriage and the Family*, 33: 624–636.
- Kurtz, H. (1988). "E.F. Hutton to Plead Guilty." *Washington Post* (Apr. 2):A3.
- Mills, C.W. (1959). *The Sociological Imagination*. Oxford University Press.
- Mooney, J. (1993). *The Hidden Figure: Domestic Violence in North London*: Islington Council.
- Ostrom, B. (2003). "Domestic Violence". *Criminology & Public Policy*, Vol. 2, No. 2.

- Pradeep K. P.(2004). Domestic Violence against Women in Kerala, Kerala Research Programme on Local Level Development, Centre for Development Studies, India.
- Ramfrez, J.; Vazquez G. Mujer. (1993). "Y Violencia: un hecho cotidiano", Salud Publica Mex. Vol. 35. Cited in Pradeep Kumar Panda(2004).
- Rao, V. (1997). "Wife-beating in Rural South India: A Qualitative and Econometric Analysis", Social Science and Medicine, Vol. 44.
- Seltzer, J. A.; Kalmuss, Debra (1988). "Socialization and Stress Explanations for Spouse Abuse". Social Forces, 67(2): 473-491.
- Sen, P. (1999). "Enhancing Women's Choices in Responding to Domestic Violence in Calcutta: A Comparison of Employment and Education". European Journal of Development Research, 11 (2).
- Stanko, E. (1994). "Challenging the Problem of Men's Individual". In: *Just Boys Doing Business?*. Edited by Tim Newburn and Elisabeth Stanko. London and New York: Routledge.
- Strauss, M.A.; R. Gelles and S. Steinmetz. (1980). *Behind Close Door: Violence in the American Family*. Garden City, NY: Doubleday.
- Straus, M. & Sweet, S. (1992). "Verbal Aggression in Couples: Incidence Rates and Relationships to Personal Characteristics". *Journal of Marriageband the Family*. Vol.54. pp 346-357.
- Visaria, L. (1999). *Violence against Women in India: Evidence from Rural Gujarat, Domestic Violence in India: A Summary Report of Three Studies*. Washington, DC: International Centre for Research on Women.
- Walklate, S. (2007) *Understanding Criminology: Current Theoretical Debate*, 3rd ed. Open University.
- Xu, X. (1995). "The Prevalence and Determination of Wife Abuse in Urban China". *Journal of Comparative Family Studies*.